



طرح: جلد نمایشنامه ابوذر، چاپ: حسینیه ارشاد

بریده‌هایی از نمایشنامه ابوذر مرگ نشسته، نه!

«اندوه تو و کاخ سبز معاویه!»

□

«ام ذر، می دانم تنها بازخواهی گشت و کسی بر تو یار نخواهد شد. ای زن! شوی یاغی خویش را ببخشای، هنگام طغیان برای تو - ای پسر جناده - سرآمده است.»

مکث

«روشن بینی مرگ دست‌اندر کار هجوم خویش است.»

مکث

«این ابوذر است، بنده خدا. این جنیدب است، پسر

جناده.»

مکث

ابوذر: فریادی در ضعف نشسته: «مرا... در چهره... یک...

یک... گرسنگان... و محرومان... باز... خواهند... شناخت...»

آهنگ در اوج

ابوذر: «سقوط، نه! سقوط کالبد»

نور تنوره ای

سکوت

«از هم اکنون، ظهر طولانی و داغی را می بینم، با آسمانی

کوتاه و سرخ، و خورشیدی سوخته و کبود و خونی روان

بر شن، روان و سیال، می بینم. خون ابوذر یک بار دیگر،

خواهد ریخت.»

مکث

«جنیدب شتاب کن، تو نخواهی مرد، با من بدرود کن،

ابوذر را وا نه!»

مکث

«ابوذر... ایستاده بدرود کن.»

صدا: زنجیر، سنج، نوحه.

و: حسین، حسین شهید، شهید.

ابوذر: در آستانه. هماهنگ با صداها در بدرود، ایستاده.

نور موضعی، سبز

ابوذر، برپا، ایستاده در بدرود:

«سبز، نه!»

مکث

«مرگ نشسته، نه!»

مکث

«مرگ در خود، نه!»

مکث

«مرگ بی رنگ، نه!»

مکث

«رنگ!»

مکث

«رنگ!»

فریاد آخرین: «به رنگ عاشورا»

اوج صداها و خون،

بارش خون،

تمام.

صحنه: سیاه با خورشیدی فلزی

و سوخته، خورشید ربنده! و ریسمانی

سفید، آویخته از آسمان: «برو! ای تو! ای

زن! همچنان دور باش!

آسمان هرگز عجز ابوذر را ندیده است،

بر تو این نکبت را حرام می کنم که گواه مرگ

تنهای من باشی.

برو ای ام ذر! همسفر راه سخت حیاتم!

خشنود باش و به خشنودیت ادامه بده!

مرا از مردمان زمانه طلب یاری نیست. ...

شهریان و میرندگان را از مرگ میرنده ای دیگر، این

ابوذر، این دوست، این بنده خدا، بیگانهان!

دشمنانم را به شادی بیهوده‌ای مهمان کن!

بگو انبان تهی انتظارشان را از ترک بند مادیان

سرگردان سال‌های عمر ستم‌باشان بردارند و

هم‌آخور ستوران خوش‌خور خویش گردند و نامش

را نوش‌خواری بگذارند.»

□

«او، تحمل آن همه خواری‌ها و دشواری‌ها را از چه

رو مأموریت خویش دانسته بود؟

فقط برای همین که به انبار کنندگان زر و سیم

مژده عذاب دهد.»

مکث

«این همه عذاب بود، ابوذر؟ یا شاید برای این که

جنید بن جناده از پوسته ابوذر راهب به در آید،

ابوذر، ریسمان گسل: «و بر منابر سراسر ممالک

اسلامی، برای مردمان همه زمان‌ها و مکان‌ها

فریاد بر آورد که: هان! خران! ای همه گروه، هیچ

کس ستم را نپذیرفته است، مگر خر قبیله و میخ

طوبله‌اش!

مکث

«این چنین گفتن و سرانجام، بر ستم کژروندگان،

به تبعید ربنده آمدن، به خانه نشینی بیابان...»

مکث

«از صفا مسجد تا بیابان ربنده راهی دراز نیست.»

تاریکی، آهنگ سکوت، روشنائی «به یاد می آوری

ابوذر، تو خسته بودی، روزها بر تو گران می آمد،

افق‌های شام بر قلبت سنگینی می کرد، به جهاد

رفتی و از آشوب دریای قبرس به سلامت جستی و

زنده ماندی.»

مکث

«زنده ماندی تا در وطنت غریب بمیری و در غریب

سر کنی.»

مکث

«حساس می کردی دو چیز بر زمین سنگین می کند.»

مکث